

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد حالا من مختصر دیگر حالا باز دائما تکرار می کنیم ، مرحوم نائینی باز عرض بکنیم که باز راجع به حدیث رفع بنا به این شد که این رفعی که الان ما لا یعلمون هست انصافا به لحاظ سند و مصدر و جهات تاریخی و فهرستی اش یک مشکل علمی دارد یعنی نمی شود صاف صاف الان اثباتش کرد آن که الان در نظر حدیث ما به لحاظ سندی می شود گفت به اصطلاح صحیح است همین حدیث رفع ثلاثی است که سه تایی است که در کتاب محاسن برقی رضوان الله تعالی علیه آمده است .

لکن آن هم عرض کردم یک مشکل ابتدایی دارد که اصلا از دو تا از بزرگان اصحاب است عن ابی الحسن الکاظم علیه السلام و بعد از برقی که مشایخ ما هستند مثل مرحوم کلینی ، صدوق ، شیخ طوسی اینها هیچ کدام این را از محاسن نقل نکردند آیا واقعا این در یک نسخه ای از محاسن بوده روشن نیست ، یک مشکل کارش این است .

یک مشکل کارش این است که در متنش ما لم یطیقوا هست که اهل سنت هم هیچ کس این را نقل نکرده ما لم یطیقوا را ، راجع به کلمه ی ما لم یطیقوا چه در اینجا در حدیث رفع معروف هم هست و ما لم یطیقوا ما الان تلفظمان به همین تلفظ مشهور است گفته شده صحیح ترش شاید این باشد ما لا یطیقون و نه یطیقون در قرآن یطیقون الذین یطیقونه آمده اما اینجا مراد یعنی طاق یطق یعنی تحمل کرد ما لا یطیق یعنی تحمل ندارد ، اما اطاقه و الذین یطیقون یعنی به سختی تحمل کرد تقریبا تحملش تمام شد عرض کردیم گفته شده اطاقه به این معناست که یک کاری را انسان انجام بدهد به حیثی که نیروی او طاقت او تمام بشود والذین یطیقونه یعنی به صورت طبیعی این شخصی جویری است که اگر بخواهد این مقدار امساک بکند به عنوان روزه نیروی او تمام می شود دیگر نیرویی برای او نمی ماند .

اصطلاحا عرض کردیم یک اصطلاحی دارند بعضی از افعال که به باب افعال برده می شود اصطلاحا می گویند برای ازاله است یعنی برای معدوم شدن مثلا شفاه الله یعنی خدا او را شفا داد اشفاه الله یعنی شفای او ممکن نشد برای نفی است به اصطلاح ، این یک اصطلاحی است که دارند .

ما در لغت خودمان متعارفان در زبان فارسی می گوئیم باب افعال برای ، لکن در کتب ادب عرب غالبا می گویند الهمزة للإزالة به جای آن به جای باب افعال می گویند همزة یعنی یک همزه ای که در اول فعل اضافه می شود می رود باب افعال این برای ازاله است یعنی برای

نشدن و الذین یطیقونه این به این معناست یعنی تحملش تمام می شود لکن نه به خاطر اختلال در مزاج طبیعتش همین است ، مثل انسان پیرمرد که فرض کنید فوقش می تواند ۱۱ ساعت امساک بکند مامور می شود به روزه به ۱۰ ساعت خوب دیگر ۱۰ ساعت تقریباً نیرویش رو به تمام شدن است یا مثلاً حامل مقرب یا زنی که شیر می دهد بچه را شیر می دهد این نیرو تمام می شود به خاطر شیر دادند نیروی او تمام می شود اما این غیر از مریض است .

و لذا ما یک عنوان مطبق داریم و یک عنوان مریض داریم ، مریض آن است که درش اختلال مزاج پیدا شده آن احتیاج به غذا دارد هم به لحاظ دارو و هم به لحاظ رفع مرض و نیرو پیدا کردن ، اما مطبق احتیاج به غذا دارد که اصلاً طبیعتش این است این به طور طبیعی و لذا فرق هست بین مطبق و بین مریض این دو تا اصولاً در آیهی مبارکه و من کان منکم مرضاً او علی سفر ، مریض و مطبق و مسافر و من شهد منکم الشهر یکی هم شاهد انسان را هم به معنای انسان صحیح و سالمی که مسافر نیست می تواند انجام بدهد روزه .

علی ای حال در آیهی مبارکه اقسام شخص مکلف را به لحاظ روزه و لذا باید ما لم یطیقوا بخوانیم آنجا هم در خود آیهی مبارکه ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به ، آن یطیقون باید خوانده بشود . ما لا اطاقة نیست ما لا طاقة لنا .

البته عرض کردم این بحث لغوی است لکن قرائت چون فعلاً مشهور است من می خوانم ما لم یطیقوا الا ممکن است بگویید مثلاً ما لم یطیقوا درست است مثلاً ، فعلاً وارد این بحث نمی شویم ، قاعده اش این طور است که باید ما لم یطیقوا

عرض کنم که حالا چرا اصحاب ما بعد از مرحوم صاحب محاسن نقل نکردند در نسخه نبوده ؟ متن مشکل داشته ؟ مضافاً به اینکه البته این روایت از آن روایاتی است که از آن استفاده می شود که مراد نفی مواخذه و عقوبت نیست چون می گوید احکام طلاق و عتاق بار نمی شود یعنی نفی احکام است و لذا این حدیث از این جهت مفید است که این که مرحوم شیخ می گوید نفی مواخذه و یا نفی عقوبت این حدیث مبارک راجع به نفی عقوبت یا نفی مواخذه نیست لکن مشکل دیگر حدیث حالا غیر از اینکه چرا بزرگان ما نیاوردند این است که اصلاً مورد روایت کلاً باطل است می خواهد اکره باشد یا نباشد اصلاً حرف به طلاق و عتاق باطل است نزد ما باطل است ، قسم بخورد به طلاق زنش اصلاً این حرف باطل است .

و لذا حالا امام فرمود چون مکره بوده اکره داشته است لذا محیط روایت محیط تقیه است اصلاً محیط نه لسان روایت محیط روایت محیط تقیه است یعنی همین قسمی که متعارف بوده مرزبان ها می خوردند اشرار می خورده و اینها مجبور بودند که قسم بخورند این قسم

اهل سنت نزدشان متعارف بوده از امام سوال می‌کند امام می‌فرماید نه این چون به اصطلاح اکراه است پیغمبر این جور فرمود این یک متعارف من می‌خواستم یک نکته‌ای را عرض بکنم این مقدمات را چون این بحثی هم ربطی به بحث ما لا یعلمون ندارد .

آن وقت این طور جواب دادند که حدیث جوش جو تقيه است محیط تقيه است چون این بود در این محیط خارجی بود یعنی یکی از مسائل همین بود که اگر اکراه بود بر قسم خوردن قسم بخورد و این طلاق و عتاق واقع نمی‌شود ، این بود و لذا محیط این روایت من نمی‌گویم لسان اصلا محیطش محیط تقيه است دقت فرمودید ؟

این چون گفته شده من از این جهت تمام

یکی از حضار : یعنی موردی است اما

آیت الله مددی : آها این فضای عمومی ، فضای عمومی فضای تقيه است .

این مطلب را ما داریم یعنی علمای ما نوشتند یعنی نوشته شده و گفته شده این طور لکن من فکر می‌کنم این جواب هم خیلی روشن نباشد چون اینها توجه ندارند که علمای اهل سنت درست است به این حدیث تمسک کردند که اینکه اگر اکراه بود بعد طلاق در حال همان‌ها طلاق واقع نمی‌شود عتاق واقع نمی‌شود درست است این هست ، لکن مشکل دیگر این است که نکته‌ای را که علمای ما باید توجه به آن پیدا کنند آن که را امام کاظم سلام الله علیه طبق این نقل از رسول الله نقل کرده این نقلی نیست که بین اهل سنت باشد از این جهت یعنی اهل سنت وقتی بشنوند می‌گویند امام کاظم اشتباه نقل کرده است چون چنین متنی ندارند ما لم یطیقوا ندارند دقت کردید ؟

می‌گویند امام خواسته خوب یعنی اهل سنت هم علمایشان به این حدیث تمسک کردند گفتند این حلف باطل است ولو حلف درست بوده این حلف را می‌گویند باطل است چون رسول الله می‌فرماید رفع عن امتی خطا و نسیان و اکراه ، یا استکراه یا ما اکرهوا علیه خوب این هست نمی‌خواهیم بگوییم نیست .

لکن آنها باز یک مشکل دیگری دارند می‌گویند وقتی که امام حدیثی را نقل کرد نقل ایشان دقیق نیست یعنی این نقل را اینها مشکل می‌دانند ، عرض کردم مثلا در همین کتابی که برای الضعفاء نوشته ابن عدی خوب یک مقداری از روایات حضرت رضا را آورده از صحیفه‌ی ، چون از صحیفه‌ی مسند امام رضا یا صحیفه‌ی رضویه یا صحیفه‌ی الرضا ، این نسخ متعددی را اهل سنت از حضرت رضا نقل کردند . الان در ذهنم نیست که راوی شیعه‌ی خودمان کسی باشد با آن سند یعنی عن الرضا عن ابیه عن آبائه این طور خوب این را نقل کردند .

خوب این ابن عدی وقتی می خواهد مناقشه کند خوب بالاخره راجع به حضرت رضا هست یک مقداری در یکی دو صفحه احادیثی را آورده که خیلی بعید است این احادیث برای رسول الله باشد یعنی چیز نمی کند مودبانه می آورد یعنی خیلی بی ادبی نمی کند

یکی از حضار: ارسال است یا چیست؟

آیت الله مددی: می گوید اصلاً این متون نمی خورد به متون روایات رسول الله

و لذا مثل ذهبی در کتاب میزان الاعتدال ایشان دیگر پا را از این مقدار بالاتر می گذارد می گوید یروی، راجع به حضرت رضا می گوید یروی و یهم، یهم یعنی وهم اوهام دارد در روایاتش اوهام دارد، راجع به امام صادق قبول می کند راجع به حضرت رضا را قبول نمی کند می گوید یروی و یهم اوهام دارد این را عرض کردم مثل ابن عدی آورده اصلاً روایاتی که مثلاً خیلی بعید است مثلاً کلام رسول الله باشد اصلاً سنخ کلام نمی خورد که برای رسول الله باشد لکن در مثل میزان الاعتدال یروی و یهن یعنی آنها مشکل ندارند که راجع به اهل بیت اینجور تعبیر بکنند لکن یک مشکل دیگری که علمای ما به مجرد اینکه بگویند جو تقیه است من می خواستم این نکته را بگویم این مشکل را حل نمی کند حواستان باشد نمی دانم دقت کردید چه می خواهم بگویم این مشکل را حل نمی کند چون جو تقیه در صورتی است که خود آن نقل روایت مطابق با مشهور باشد وقتی نقل روایت ضعیف باشد آن وقت به خود امام اشکال می کنند بحث جو تقیه و محیط تقیه مطرح نیست خوب می گویند

یکی از حضار: درستش این بوده نه اینکه آنها بخواهند بگویند

آیت الله مددی: خوب آنها قبول نمی کنند می گویند راه دیگری ندارد بعد هم می گویند موسی بن جعفر عن رسول الله مرسل

یکی از حضار: خوب بگویند ما برای خودمان داریم می گوییم.

آیت الله مددی: خوب می گویم این وقتی محیط تقیه شد باید مناسب با، قبول بشود، مطابق باشد که زیر سوال نرود این بدتر زیر سوال رفت ملتفت شدید؟

یکی از حضار: یروی و یهم؟

آیت الله مددی: یهم، از وهم است وهم یهم، میزان الاعتدال علی بن موسی

یکی از حضار: این مورد تقیه‌ی عملی است تقیه‌ی قبحی نیست که بگوییم مطابق با آنها باشد، این یک فرد شیعه است از امام پرسیده که آیا اینها می‌گویند قسم بخورید، حضرت هم فرمودند شما قسم بخور بعد به همین شیعیان دارد حدیث را روایت می‌کند به سنی‌ها نگفته که مطابق با آنها باشد.

آیت الله مددی: خوب یعنی می‌گوید چون می‌خواهد، می‌دانم چون این طلاق که باطل است، اگر شیعه که باشد طلاق که باطل است، حلف به طلاق که باطل است، کلاً باطل است، محیط محیط اهل سنت است بلا اشکال نمی‌شود انکار کرد این حلف به طلاق که باطل است، حلف به اطاق و صدقه و طلاق که باطل است.

یکی از حضار: بله به خاطر آن

آیت الله مددی: اگر محیط شیعه امام می‌خواستند جواب بدهند خوب می‌دادند احتیاج به قسم خوردن چیز ندارد قال رسول الله ندارد، اصلاً این باطل است حلفش باطل است چه می‌خواهد اکراه باشد چه نباشد، دقت کردید؟

از اینکه بعد می‌گوید قال رسول الله می‌خواهند تطبیق بکنند، می‌خواهند تطبیق بکنند. این اشکال ندارد ما داریم در روایات دیگر اما یک وقتی یک متنی را نقل می‌کنند که خودشان نقل نکردند این تایید نمی‌کند مشکل را بیشتر می‌کند این آقایان باید توجه بکنند آن را اهل سنت این طور نیست که، چون می‌گوییم بحث از فقاہت، مثلاً زمان موسی بن جعفر هنوز مثلاً فرض کنید مثل موطئ مالک یک چیزی از رسول الله نقل می‌کند به عنوان فقیه شاید قبول کنند، اما راجع به موسی بن جعفر این طور نیست قبول نمی‌کنند، مخصوصاً ائمه‌ی اهل بیت را به اصطلاح، فوqش مثلاً می‌گویند فقیه است اما مثل فرض کن مثلاً موطئ مالک دارد لا ضرر اما بخاری قبول نکرده، در حکایت که آمدند یعنی در بحث حدیث شناسی که وارد شدند قبول نکردند، دقت کردید؟

چون چنین متنی را نقل نکردند آن متن مشهورشان همان متن خطا و نسیان و اکراه است و ما هم نداریم حالا غیر از این جهت ما هم روایت دیگری نداریم و لذا خوب دقت کنید شاید این یکی از نکاتی بوده که بعد از محاسن اصحاب ما خوب خیلی مهم است حدیث را در محاسن نگاه کنید دو نفر از اجلاء آن را نقل کردند بزنتی و آن یکی دیگر صفوان یعنی خیلی عجیب است که دو نفر از بزرگان از موسی بن جعفر نقل بکنند در محاسن برقی باشد و اصحاب بعدی ما اصلاً نیاورند.

یکی از حضار: این ابی الحسن را نمی‌توانیم امام رضا بگیریم؟

آیت الله مددی: بدتر مشکل بیشتر می‌شود.

یکی از حضار: از آن مرتبه که بزنتی و

آیت الله مددی: می شود حضرت رضا گرفت مشکل ندارد نه اما بله آقا؟

یکی از حضار: بعضی از کتاب ها هم امام رضا را پاورقی نوشتند گفتند برای امام رضاست

آیت الله مددی: باشد حالا اشکال ندارد، ابی الحسن مطلق در روایات ما موسی بن جعفر است حالا ابی الحسن الرضا اشکال ندارد.

علی ای حال دقت فرمودید چون دو تایی شان نقل می کنند هم صفوان هم بزنتی مشکل ندارد لکن ابی الحسن الرضا با بزنتی بهتر می خورد، دقت کردید؟ این نکته روشن شد این یک ابهام به هر حال که دارد یعنی یک مشکلی با این سند صحیح اعلائی به قول ما با دو نفر راوی و این طور متن عجیب و غریب و باز هم اصحاب بعد از ایشان مثل مرحوم شیخ کلینی که آثار برقی را دارد مرحوم شیخ صدوق که آثار برقی را دارد اینها هیچ کدام این را نیاوردند.

یکی از حضار: کل مازداد صحه

آیت الله مددی: ازداد وهنا

یکی از حضار: بله چون با این اعلائی بودن

آیت الله مددی: نمی دانیم چه بوده، چه بوده اصلاً روشن نیست چون در کتاب محاسن دارد زید فیه و نقص، نسخ محاسن مختلف بوده بعضی ها این را قدح در کتاب گرفتند.

عرض کردیم ما قدح در کتاب نیست این مختلف است نکات، یک دفعه زیادی و نقیصه برای روات است یک دفعه زیاده و نقیصه برای خود مولف است یعنی مرحوم برقی در محاسن اول نوشته مثلاً ۸۰۰۰ حدیث داشته ویراست بعدی که کرده مثلاً ۵۰۰ تا حدیث حذف کرده ۶۰۰ تا حدیث اضافه کرده این زید فیه و نقص اگر مربوط به خود مولف باشد این مشکل ندارد مثل چاپ اول تا چاپ دوم این هست دیگر متعارف است، آن زید فیه و نقص الان، شاید جزو نسخی بوده که به اصطلاح زیاده شده و ما داریم الان افرادی که گاهی از برقی پسر نقل می کنند منفرداً کسی دیگری هم نقل نکرده است این علی بن حسین سعد آبادی این طوری است از غیر از برقی هم نقل نمی کند جاهایی هم داریم ایشان از برقی نقل می کند کسی دیگری نقل نکرده است البته جزو عده ی کلینی هم هست می گوید عده من اصحابنا عن احمد البرقی، با عده هم نقل می کند منفرداً هم نقل می کند حالا ایشان چه بوده شاگرد خاصی بوده نکته ای داشته الان برای ما روشن نیست

یعنی برای ما واضح نیست ایشان اولاً از غیر برقی نقل نمی‌کند ثانیاً چیزی نقل می‌کند که کسی دیگری نقل نمی‌کند منحصر به خود ایشان است ، هستند الان مثلاً شاگرد یک آقای چیزهایی از آن آقا نقل می‌کند که کسی دیگری نقل نمی‌کند ، این هست نه اینکه حالا یک چیز تازه‌ای باشد چرا این پیش آمده این الان برای ما روشن نیست ، دقت فرمودید ؟

لذا محیط تقیه هم به روایت مشکل است یعنی با آن ، اگر مراد این باشد که نزد جو عامه حالا اولاً عامه که خوب غالباً نفی مواخذه فهمیدند ، گفتم آمدی در احکام می‌گویند مسلم مراد نفی مواخذه است ، یا الله امروز زود برق رفت بنا بود ساعت بله ، آن وقت فقط به ضبط صوتی مگر اکتفا نکنیم بعدش هم می‌خواهید زنگ بزنید می‌خواستم من از کتاب بخوانم این کتاب هم نشد بخوانیم ، نمی‌دانم چند دقیقه صبر کنید شاید برق بیاید .

این را من می‌خواستم یک توضیحی عرض بکنم آن وقت حدیث رفع خوب عرض کردم مشکلاتی که دارد آن مشکلات حدیث رفع به حال خودش محفوظ است لکن علی تقدیر اینکه این حدیث قابل قبول باشد علی تقدیر اینکه این حدیث ظاهراً همان نفی احکام جزائی انسب است یعنی به موضوعات بزنیم و توضیحاتش را سابقاً عرض کردیم ما اگر باشیم و ظاهر تعبیر نگوییم باز اینجا مثلاً این خیلی ملا نقطی فکر کردن است رفع عن امتی اگر این متن را چون متونش هم مختلف بود

یکی از حضار: وضع

آیت الله مددی: ها وضع هم بود تجاوز هم بوده

و عرض کردیم می‌شود این طور معنا کرد که این حدیث لسانش لیس ناقصه است آن وقت لیس ناقصه معنایش این است کانما فعلی که خطایی باشد یا سهوی یا نسیانی یا آن حالات دیگر این فعل انسان نیست ، رفع عن ، چون بعضی از آقایان دیدم که چاپ هم کردند رفع را در اینجا به مفاد لیس تامه گرفتند یعنی این خطا نیست نسیان نیست ، ظاهرش لیس ناقصه است یعنی از امت نیست از انسان مسلمان اگر خطا و نسیان صادر شد این از او نیست دقت کردید اگر مفاد لیس ناقصه شد یعنی این با اینکه فعل از او صادر شده است لکن برای او نیست ، این متناسب است با مسأله‌ی احکام جزائی ، عرض کردیم احکام جزائی بعضی‌هایش روی عنوان تمرد و عصیان است ، بعضی‌هایش نه تابع واقعیت است ، آن احکام جزائی که تابع تمرد و عصیان است برداشته می‌شود ، دقت فرمودید چه شد ، چه می‌خواهم عرض کنم خدمتان ؟

یکی از حضار: یک بااصلاح در تقدیر است اگر غیر مسلمان باشد این احکام

آیت الله مددی: آن لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام

یکی از حضار: نه اینکه امت دارد می گوید به خاطر امتی اگر غیر مسلمان باشد آن احکام جزائی برداشته می شود یا نمی شود.

آیت الله مددی: این اینجا می خواهد پیغمبر بگوید که مجموعه ای این احکام جزائی از امت من برداشته شد اما این معنایش این نیست

که از امت های دیگر هم نباشد حتما

یکی از حضار: امتی اسلام هم هست

آیت الله مددی: بله می دانم لا تواخذنا هم هست ان نسينا او اخطئنا ، بعد هم و لا تحمل علينا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا

یکی از حضار: این می خواهد بگوید در مقام بیان نیست اگر غیر مسلمان بود

آیت الله مددی: نه شاید مراد از مسلمان مجموعه ای ۹ تا این از خصایص اسلام که این از مجموعه برداشته شد آثارش برداشته شد ،

دقت می کنید آن وقت این باشد معنای حدیث ظاهرا این باشد که در این صور تسعه فعل به شخص مسند نمی شود یعنی فعل را نمی شود

اسناد به این داد و این مناسب می شود با همان احکام جزائی که عنوان تمرد و عصیان است یعنی شخص در این ۶ مورد ، ۹ مورد حالت

تمرد و عصیان ندارد لذا آثار جزائی برش بار نمی شود . حالا ظاهرا احتمالا این احتمالات هست عرض کردیم چون حدیث خیلی ثبوت

روشنی ندارد و وحدت سیاق هم درش مراعات نشده است کاملا به اصطلاح خیلی جزم به یک معنا مشکل است .

آن وقت اگر این باشد یعنی کانما فعل شما هست اما عصیان نیست مثلا شما را تهدید کردند از چراغ قرمز رد شدید این رد شدن از چراغ

قرمز به شما مسند هست اما عصیان نیست نمی توانیم بگوییم شما رد شدید به خاطر نبودن ، به حساب به خاطر جبر و اکراه و اینها این از

شما برداشته می شود و لذا این برداشته شده به این معنا .

عرض کردم به هر حال ما در این مورد مشکلاتی داریم مخصوصا که بنای علما بعدها در تفکیک موارد هم هست مثلا گفتند در رفع ما

لا یعلمون ظاهری است در بقیه واقعی است

یکی از حضار: صحت خود عمل را چه کار کنیم آن قبلی به این

آیت الله مددی: ناظر به صحت عمل نیست اصلا

یکی از حضار: همان پس رفع احکام جزائی

آیت الله مددی: می شود رفع احکام جزائی، ناظر به صحت عمل نیست.

دقت کردید؟ مضافا به اینکه عرض کردم یک مشکل دیگری که اینها دارند تفکیک در آن موارد است مثلا می گویند بیع را روی اضطرار فروخت مجبور بود برای درمان بچه اش خانه را بفروشد بیع درست است اما اگر اکراهش کردند خانه را فروخت باطل است هر دو هم در یک لسان آمدند، هر دو در یک روایت آمدند.

آن وقت مرحوم نائینی از این راه وارد شدند گفتند چون روایت در لسان امتنان است خوب این هم بعدها بحث شده که این از کجا معلوم روایت در مقام امتنان باشد، امتنان اقتضاء می کند که در باب مضطر درست باشد بیع اما در باب مکره نه، چون اگر بگوییم این آقا مضطر است مجبور است خانه را بفروشد برای درمان بچه و مع ذلک این بیع باطل است خوب درمان نمی توان بکند بچه اش را، این خلاف است، دقت کردید چه شد؟

یعنی آمدند تفکیک را باز با یک قرائن دیگری، مثلا بین ما لا یعلمون و بقیه تفکیک قائل شدند بین ما اضطرروا الیه و ما اکرهوا علیه دقت کردید چه می خواهم نقل کنم؟ یک لسان حالی مثل لسان این

لذا یک شواهدی را که آدم نگاه می کند شواهد ایجابی نیست انصافا خیلی شواهد روشنی نیست، این راجع به حدیث رفع، چون یکی دو تا مطلب را مرحوم نائینی در اینجا اضافه می کنند ما با این بیانی که گفتیم غرضمان این بود که مطالبمان هم روشن بشود. حالا برگردیم به مطلب خود ایشان که به اصطلاح ادامه ی بحث باشد.

ما این بحث را در اینجا کردیم که هذا لظهوره فی ما تناله يد الجعل والرفع الشرعی عرض کردیم این حدیث رفع برای ما روشن نیست در براءت هم از راه حکم عقلا و قاعده ی عقلائی گفتیم نه جعل شرعی نمی خواهد قاعده ی عقلائی دارد این راجع به این قسمت.

والمفروض ان المحصل العقلي و العادی لیس كذلك در باب محصل این طور نیست فلو كان احراق زید واجبا، این نکته اش این نیست که ایشان وارد شدند که بید شرع باشد یا نه نکته این است که لسان دلیل فرق می کند اگر در لسان دلیل آمد که احرق هذه الورقة این یک جور است اگر در لسان دلیل آمد که القه فی النار این ورقه را در آتش بیانداز این یک جور است آن که عنوان دلیل است فرق می کند بله گاه گاهی ما به مقدار مشاهد مون یک مقدار است اما مقداری که بخواهیم اثبات بکنیم غیر از آن مقدار است لذا اینجا ها را گفتیم اصل عملی است اینها جعل می خواهد.

مثلا ما می بینیم آقای که می آید مثلا با ایشان ملاقات می کنیم این عبا را پوشیده زمستان ، تابستان عبا ، تصرف را می بینیم اما از تصرف می خواهیم حکم بکنیم که ایشان مالک است ببینید دو تا شد ، آن که مشاهد ماست تصرف ست آن که می خواهیم حکم بکنیم ملکیت است و لذا عرض کردیم در بحث شهادت هم دارند می گوید من شهادت بدهم که این درش تصرف کرده نمی توانم شهادت بدهم که ملکش است ، امام می گوید از او می توانید به همین تصرفش بخرید ، چطور می توانید بگویید بخرید با اینکه خریدن باید در ملک باشد خرید و فروش می توانیم بکنیم شهادت به ملک نمی توانید بدهید دقت کردید ؟

و لذا عرض کردیم این نکته ی دائمی در باب اصول این است اصلا آنکه الان داده های ما هست با آنکه الان می خواهیم مطلوب ماست فرق دارد اصلا قاعده ی اصول این است .

یکی از حضار : این خرید و فروش در تصرف است یا در ملک است بحث فضولی کلا این است که خرید و فروش نیاز نیست که ملک باشد .

آیت الله مددی : آنجا بحث فضولی نیست که می گوید شما به عنوان مالک از او می خرید بعد هم می روید مصرف می کنید .

یکی از حضار : خوب به عنوان مالک نیست به عنوان هر کسی که دستش است می توانید بخرید بعدا اگر مشکلی پیش آمده او می تواند رد بکند .

آیت الله مددی : نه اگر مشکل پیش نیامد حالا ، حالا شما خریدید و می روید منزل نان را هم می خورید ، آن فضولی جایی است که بعد معلوم بشود فضولی است یا مثلا ، نه بدون فضولی ، اصیل . شما از کجا می توانید بگویید که این عبا را از این شخص دارید می خرید ، چون دستش هست درش تصرف می کند از او می خرید .

یکی از حضار : خوب این روایت یعنی اینکه فضولی باطل است .

آیت الله مددی : نه این بحث فضولی ندارد اصلا ربطی به فضولی ندارد

یکی از حضار : بحق فضولی ندارد ولی لازمه اش این است که از ما

آیت الله مددی : نه می خواهد دوران ، می خواهد این را بگویند شهادت مثل تصرفات دیگر مثل کارهای دیگر شماست ، شما می توانید

الان تصرف بکنید ، بخرید ، بفروشید ، هدیه بگیرید ، هدیه بدهید از او بحث فضولی نیست اصلا

یکی از حضار: آخر آن شاهد می پرسد از ما که می توانم به ملکیتش شهادت بدهم

آیت الله مددی: بله خوب می گوید مگر شما نمی توانید آثار ملک را بار کنید؟

یکی از حضار: خوب حضرت در مقابلش می گوید می توانید از او بخرید، خوب می توانست از فضولی هم بخرد پس چطور

آیت الله مددی: نمی خرد از فضولی، از فضولی عقد واقع می شود، نه آثار ملک مراد است، نه از فضولی. اصلا آثار ملک از آن بار می شود، هدیه از او بگیری حالا خرید و فروش مهم نیست، هدیه، اصلا آثار ملک را بر او بار کنید، چرا شهادت نتوانید بدهید، لذا لو لم یجز هذا لما قام للمسلمین سوق این در ذیل همین حدیث است دقت کردید؟

پس بنابراین دقت بکنید این را که ایشان می گوید این محصل عادی، اصلا این نکته اش این نیست، نکته این است که، به اصطلاح نکته ی دیگری است و لذا یک قاعده ای را هم آقایان درست کردند قاعده ی مقتضی و مانع این قاعده ی مقتضی و مانع هم معنایش همین است مقتضی و مانعی که مرحوم شیخ و نائینی و دیگران دارند، غیر از آن مقتضی و مانعی که آقای شیخ هادی طهرانی دارد، قاعده ی مقتضی و مانع این است که اگر شما مقتضی را دیدید شک کردید مانع بوده یا نه با اصالة عدم المانع اثبات می کنید مانع نبوده پس آن مقتضا مترتب شده است.

یعنی بعبارة اخری معروف این است که اجزاء علت سه چیز است مقتضی و شرط و عدم المانع آن دو تا باید احراز بشود عدم المانع احراز نمی خواهد اصل عدم المانع شما می توانید آثار را بار بکنید با اصالة عدم المانع، آنها می گویند نه عدم المانع هم احراز می خواهد اگر بخواید علت تامه محقق بشود شما باید هر سه اجزاء علت را احراز بکنید عدم المانع کافی نیست این در مقابل استصحاب که مقتضی و مانع را ذکر کرده مرادشان این است.

شما دیدید که این آتش را در این حیاط انداخت اما خانه آتش گرفت به خاطر این، این را نمی توانید شهادت بدهید. می گوید اصل این است که مانع نبوده لذا این آتش آمده این خانه را آتش زده است، این اصل به درد این کار نمی خورد شهادت نمی توانید بدهید، شما می توانید شهادت بدهید که من دیدم آتش را انداخت طرف می گوید درست است اما این آتش یک جایی افتاد که خانه را آتش نزد و لذا گاه گاهی هم مثلا بعضی تصویرها را نشان می دهند که مثلا فلانی هفت تیرش را به طرف یکی گرفت بعد گفتند آقا تو قاتل هستی بعد مثلا یک عکسی نشان دادند که نه مثلا یکی دیگر هم آن طرف بوده آن تیر را زده این هفت تیر را گرفته ولی او زده هست گاهی نشان می دهند این هست یعنی این اینطور هست می گوید بله من هفت تیر زدم تیر هم زدم اما به او نزد پس این که زده به او خورده این شخص دیگری بوده و

دلیل می آورند شواهد می آورند که بله این شخص دیگری بوده است یا مثلا فشنگش به این فشنگ نمی خورد و الی آخر مطلب یعنی دیدن مقتضی ، احراز مقتضی کافی نیست برای عدم المانع آن هم باید احراز بشود .

علی ای حال این مطلبی را که ایشان فرمودند در اینجا فلو کان احراق الزید واجبا ، این چون کلمه ای احراق را واجب گرفته و ذلک فی ان الالتقاء الخاص هل يكون موجبا للاحراق ام لا چون عناوین فرق می کند کان المرجع هو الاشتغال لرجوع الشک فی الی الشک فی المسقط خوب معلوم است چون عنوان محقق نشده عنوان احراق را گفته نگفت این را در آتش بیانداز اگر گفت ورقه را خوب من انداختم در آتش اما اگر گفت ورقه را بسوزان اگر انداختم در آتش احتمال می دهم مثلا ورقه تر بوده یا اصلا آنجا مانعی بوده من از طبقه ی بالا انداختم و این نرسیده به آتش ، بگویند ورقه را بیانداز انداختم ، اما اینکه ورقه را بسوزان غیر از آن است .

لرجوع الشک فی لَشک ، و لا یجری فیهِ حدیث الرفع لان ما هو المَجعول ، نه این احتیاجی به حدیث رفع ندارد عنوان محقق نشده است ، غیر مجهول و ما هو المَجعول غیر مجعول شرعا و هذا بخلاف اذا ما كان المحصل شرعيا كالغسلات بالنسبة الى الطهارة الخبثية، چون این راجع به طهارت حدیثیه هم گفته شده البته ایشان چون راجع به طهارت خبثی مسلم است در باب طهارت حدیثی هم گفته شده در باب طهارت آنجا موضوع عبارت از چیز نیست موضوع عبارت از طهارت نیست موضوع عبارت از غسلتین و مسحتین است .

و لذا این بحث در آنجا مطرح شده که حقیقت طهارت حدیثی چیست ، همان غسلتین و مسحتین است یا نه طهارت است ، اگر مثلا و ان کنتم جنبا فاطهروا من باب مثال اینجا امر آمده به طهارت ، چون امر آمده به طهارت اگر ما شک کردیم که این محصل پیدا شد یا نه ایشان می گویند اشکال ندارد می شود در اینجا براءت جاری بشود نه خیر در اینجا هم اشتغال جاری می شود فرقی نمی کند .

آن وقت در طهارت خبثی مسلم آن غسلات مراد است در طهارت خبثی ، حیث انه لما كانت محصلية الغسلات للطهارة بجعل شرعی فلو شک فی اعتبار الغسله الثانية او الاصل کان موردا للبراءة ویعمه حدیث الرفع اذ امر وضعه بید الشارع فرفع ، ولكن لا یخفی ، راست است این اشکال ایشان می گویند بعد ایشان می گویند محصل فرقی نمی کند شک در محصل اصولا مجرای اشتغال است اگر شک شد در حصول طهارت فرقی هم بین حدیثی و خبثی ندارد چون در خبثی واضح است که غسلات است در حدیثی هم گفته شده است به نظرم حتی از ابن عباس هم شاید باشد الوضوء غسلتان و مسحتان اصلا خود همان غسله و مسح وضوء است .

بله فان المحصلات لیست هی بنفسها من المَجعولات الشرعیة ، بل لا یمکن تعلق الجعل بها ، در باب احکام شرعیه مثل جزئیت و شرطیت اصلا اینکه می گویند مجعول نیست نه اینکه مشکل تعبیری است مشکل تعبیری نیست مثلا می گویند جعلت الركوع جزئا ، جعلت

الطهارة شرطاً این مشکل تعبیری ندارد اینها مشکلمان این است که این اصلاً جعل و قانون به آن تعلق نمی‌گیرد اصلاً جزئیت یا شرطیت خوب دقت بکنید مشکل ، بعضی‌ها خیال می‌کنند مشکل در آنجا مشکل تعبیری است مثلاً بگویند جعلت الركوع جزئاً ، جعلت الطهارة شرطاً نه مشکل تعبیری ندارد می‌تواند بگویند جعلت .

لکن می‌گویند این ولو بگویند جعلت الركوع جزئاً لکن این مفاد جدی‌اش این است نماز با ده جزء بخوان که یکی‌اش رکوع است امر می‌خورد به کل دقت کردید ؟ یعنی این جعل به آن می‌گویند تعلق نمی‌گیرد به احکام وضعیه مرادشان به خود حکم وضعی بما هو نه اینکه لفظاً نمی‌شود گفت می‌شود گفت مشکل ندارد اما لبا و واقعا و قانوناً این است ، قانوناً و لبا این را می‌بیند که مثلاً امر به نماز درش رکوع هم هست این داخل در امر کل است منفصل از امر کل نیست چیزی نیست که خودش قابل جعل باشد .

إذ السببية غير قابلة للجعل الشرعي ، روشن شد مراد از جعل شرعی ، قانونی ؟ فإنها عبارة عن الرشح والإفاضة ، وهذا مما لا تناله يد الجعل التشريعي ، كما أوضحناه في محله ، عرض کردم آقایان چون مباحث احکام را مستقلاً ندارد حکم وضعی و حکم مولوی و تکلیفی و ارشادی و اینها این را مثل مرحوم نائینی در مقدمات بحث استصحاب دارند مخصوصاً یک قول در باب استصحاب که هست که فرق است بین احکام وضعی و احکام تکلیفی در آنجا به این مناسبت شرح دادند که اوضحناه فی محله در بحث استصحاب در آنجا توضیح دادند .

بل المجعول الشرعي هو نفس المسببات وترتيبها عند وجود أسبابها ، فالمجعول هو الطهارة عقيب الغسلات لا سببية الغسلات للطهارة، وكذا المجعول هو وجوب الصلاة عند الدلوک ، لا سببية الدلوک لوجوب الصلاة ، وحينئذ لا يمكن اجراء حديث الرفع عند الشك في دخل شيء في المحصل ، اصولاً حديث رفع نمی‌آید گفتیم حديث رفع اگر بر فرض هم باشد برای همان مواخذه و حالا آن جور چیزهاست و مضافاً اینکه اشکالات فنی دیگر هم داشت اصلاً من آن مقدمات دو سه روز معطل کردم به خاطر همین جاست ، اصلاً جای حديث رفع نیست اینجا باید برگردد به قواعد کلی ، قواعد کلی اگر شک در ثبوت تکلیف است براءت است اگر شک در سقوط تکلیف است اشتغال است . اگر تکلیف به طهارت بود اگر تکلیف به عنوان ، کذلک اگر تکلیف رفت روی عنوان مقاصد و اغراض و علل غائیة

مثلاً تکلیف به این نبود که شما فقط بلند شوید و نماز بخوانید ، تکلیف به این بود نهی عن الفحشاء والمنکر ، شما نمازتان را هم خواندید حواستان هم پرت بود رفته بود جای دیگر ، نهی از فحشاء و منکر معلوم نیست محقق بشود با این نماز آنجا هم باید شما دو مرتبه

اشتغال جاری کنید ، لکن مشکل این است که آن تکلیف به ملاکات نمی خورد ، تکلیف به علل غائی نمی خورد دقت کردید ؟ آنجا تکلیف به نهی عن الفحشاء و المنکر نمی خورد .

یکی از حضار : به قربان کل تقی نمی خورد .

آیت الله مددی : ها تکلیف به او نمی خورد و الا اگر تکلیف به آن روشن شد ؟

یکی از حضار : صرف اتیان است .

آیت الله مددی : آها صرف اتیان است دقت کردید ؟ نه آن ملاکات است ، ملاکات تکلیف به آنها نمی خورد دقت کردید نکته‌ی فنی ؟ پس نکته‌ی فنی در حقیقت این است حالا می خواهد مجعول باشد یا مجعول نباشد نکته‌ی مجعول بودن یا مجعول نبودن نیست که ایشان فرمودند .

وكذا المجعول ... وحينئذ لا يمكن اجراء حديث الرفع ، اصلا حديث رفع را بايد گذاشت کنار ایشان ، عند الشك في دخل شيء في المحصل ، لما عرفت : من أنه يعتبر في المرفوع ان يكون مجعولا شرعيا ، عرض کردیم اینها ثابت نشد ، تمام مقدمات را گفتیم برای همین ، امروز هم می خوانیم یکی دو روز عبارت ایشان را برای اینکه معلوم بشود کجاها محل

والمجعول المجهول في المقام ، هو ترتب المسبب على الفاقد للمشكوك ، واجراء حديث الرفع في هذا ينتج ، بعدش هم یک نکته‌ی دیگر اجرای حديث رفع ينتج ضد المقصود ، إذ يرفع ترتب المسبب على الأقل وينتج عدم حصول المسبب عقيب السبب الفاقد للخصوصية المشكوك ، وهذا كما ترى يوجب التضييق وينافي الامتنان ، این که موجب تضییق می شود یا امتنان این هم در حديث رفع ثابت نشده است ، البته خود حديث رفع که ثابت نیست اما اینکه لسان اصولا امتنان باشد که مثلا ما بیايم بگويم بين اضطرار و اكراه فرق می کند به خاطر لسان امتنان این هم روشن نیست این هم مطالبی است که وحدت سياق هم درش روشن نیست اینکه در آن سه تایی اخير حتما مواخذه است در بقیه

این چیزهایی که گفته شده در حديث رفع با این وضعی که الان دارد این مطالب روشن نیست متأسفانه مع أن الرفع انما يكون للامتنان والتوسعة على العباد ، اینجا موجب تضییع است اینجا باز تکرار می کند مرحوم نائینی این عبارت را تکرار می کند ، این خلاصه‌ی مطالبی بود که مرحوم نائینی در اینجا فرمودند و ما به یک مناسبی عرض کردیم این نحوه‌ی استدلال کلا درست نیست حق در مطلب این است هر جا شک در مسقط باشد اشتغال جاری می شود یا احتیاط هر جا شک در ثبوت تکلیف باشد که آیا تکلیف ثابت است یا ثابت نیست مجرای

برائت است ، حدیث رفع هم می خواهد ثابت باشد و نکته‌ی اساسی اش در باب احکام هم و در باب قوانین هم قاعده‌ی عقلانی است قانون عقلانی است و این چون یک قانون عقلانی است عکسش هم می شود .

غالباً در گروه‌هایی که به اصطلاح می گویند احزابی که دارای تشکیلات آهنین هستند و اینها غالباً به عکس است اگر شک بکند اشتغال جاری می شود در سقوطش هم اشتغال جاری می شود آن یک احزاب خاصی هستند تشکیلات خاصی تا از مرکزیت دستور نرسد نمی تواند کاری انجام بدهد آن بحث دیگری است .

ما لذا این مطلب را قانون عقلانی گرفتیم سیره‌ی عقلاء گفتیم متعارف این است اما ممکن است در جهاتی فرق بکند یکی همین تشکیلاتی که عرض کردم یکی هم امکانات علمی فراوانی ، امکانات موجود باشد بگوید در صورت شک هم شما برائت جاری نکن ممکن است ، مثلاً شک می کنیم فلان مطلب را مجلس تصویب کرده یا نه می گوید آقا زنگ بزنید به سایت مجلس بعد هم زنگ بزنید به سایت وزارت کشور بعد هم زنگ بزنید به سایت استانداری محل خودتان به فرمانداری شهری که در آن سکونت دارید و الی آخره ، این مشکل ندارد این آسان اگر باشد مشکل ندارد .

این قوانین چون عرض کردم سیر عقلانی همان احکام عقد عملی هستند لکن به لحاظ اجرا نگاه می کنند وضع جامعه را یعنی آن اجتماعی را ، متعارف در جوامع ما در جوامع قانونی ما این بوده لکن این منافات ندارد که از این متعارف امکاناتی وجود داشته باشد و لذا عرض کردیم یک نکته‌ای هست که فحص در شبهات حکمیه واجب است ، در شبهات حکمیه واجب نیست خیلی هم بحث کردند که چرا ۶ - ۵ وجه ذکر کردند .

عرض کردیم متعارف در سیر عقلانی این است در شبهات موضوعیه چون قانون وظیفه ندارد مگر روی عنوان عام مثلاً بگوید تو وسواسی هستی اعتناء نکن ، اما اینکه قانون بیاید بگوید این یکی آب است این یکی خمر است این یکی جای است این یکی چیز دیگری است کار قانون نیست اصلاً ، و لذا از طرف قانون تحرکی نیست ، مکلف هم همین طور است .

اما در باب شبهات حکمیه یک وظیفه‌ای هست نسبت به مقنن یک وظیفه هم هست نسبت به مکلف شهروند ، یعنی بعبارة آخری در باب احکام ، در باب قوانین یک تحرکی از طرف مقنن می شود ، حکم را باید برساند تا حد به اصطلاح اصلیت یعنی تا حدی که در مرحله‌ی به وصول پیدا بکند که اصطلاحاً به آن می گوئیم مرحله‌ی رسانه‌ای یا ارسال رسل . مکلف هم حرکتی بکند تا مرحله‌ی اصلیت همین که به آن می گوئیم فحص ، یک کاری را مکلف انجام بدهد چرا چون شارع در آنجا وظیفه‌ای دارد اما در شبهات موضوعیه چنین وظیفه‌ای

ندارد شارع دقت کردید؟ آن سر اساسی را نوشتند آقایان وجوه مختلف علم اجمالی را نوشتند نمی دانم چه نوشتند، اجماع نوشتند و الی آخره، یا جهات دیگری که الان جایش اینجا نیست در براءت هم مرحوم شیخ عده ای از وجوه را ذکر کردند.

به نظر ما نکته ی اساسی اش این است یک نوع سیره ی عقلانی است که در قوانین یک مقدار باید مقنن یعنی هر دو صورتش ممکن است یک: مقنن بگوید شما باید مرتب مراجعه کنید به مجلس از مجلس سوال بکنید این قانون شده یا نه یعنی مقنن به خودش این زحمت را ندهد که بیاید این را بیان بکند در سانه قرار بدهد در مرحله ی واصلیت قرار بدهد.

دو: مقنن می آید می گوید آقا ما هر حکمی را جعل بکنیم می آییم در خانه ی شما ابلاغ می کنیم و تفهیم می کنیم این هم می شود هم بیاید در خانه ابلاغ بکند آن هم برود به مجلس سوال بکند این امکان دارد چیزی نیست که ممکن نباشد شرایط اجتماعی ممکن است، لکن آن که الان متعارف است این طور است متعارفش این است یک مرحله ای را مقنن انجام می دهد می رسد تا حد واصلیت یک مرحله ای را هم مکلف انجام می دهد سوال می کند از فرمانداری مثلاً ببینید روزنامه ی مجلس، روزنامه ی دولت از قوانین دولت سوال می کند از اهل فن سوال می کند که چنین قانونی هست در اینجا در مثلاً مالیاتی که داده بشود شرایطش چیست؟ یک مقداری ایشان سوال می کند اصطلاحاً به آن می گویند فحوص، یک مقدارش هم شأن مقنن است که اصطلاحاً به آن می گویند مرحله ی ایصال یا مرحله ی رسانه ای کردن و یا مرحله ی فعلیت و الی آخره

این مرحله مشترک است بینشان رسیدن به حد واصلیت به یک حد مشترکی را تصور می کنند بین دو طرف که دو طرف به این مرحله برسند دقت می کنید؟ این راجع به این مساله. ما نحن فیه هم همینطور است هیچ نکته ی خاصی در حدیث رفع نیست که بخواهیم این مطالب را، این امتناش روشن نیست، مساله ی اینکه حدیث رفع مثلاً یک وحدت سیاق دارد روشن نیست، مصدريتش روشن نیست و الی آخر مطالبی که گفته شد که بیان شد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین